شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال هفدهم
۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۵
۱۶ ذی‌القعده ۱۴۴۷
شماره ۴۷۵۱

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۸:۱۹	غروب آفتاب ۱۸:۲۱:۳۱	اذان مغرب ۱۸:۴۱:۱۰	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۰:۳۹	اذان صبح فردا ۰۲:۵۹:۴۶	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۵:۰۸	

امام حسن (ع):

مصیبت ها، کلید اجر و پاداش اند.

العدد القویّة : صفحه ۳۷، حدیث ۴۲

تقویم تاریخ

۱۴ اردیبهشت

امروز سالروز درگذشت **حسن حامد**، نویسنده، کارگردان و بازیگر تئاتر مشهدی است که در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۱ از دنیا رفت. او در دهمین جشنواره ملی تئاتر فجر توانست عنوان بهترین نویسندگی این رویداد را برای نگارش نمایشنامه «بچه تابستان» کسب کند.

پرچم ایران امام رضا (ع)

هدایت هاشمی بار دیگر برای نگه داشتن پرچم به میدان احمدآباد آمد

به احترام پرچم

آنچه می خوانید روایتی است درباره پویش مردمی «پرچم زمین نمی ماند» که در میانه های جنگ تحمیلی سوم به راه افتاد و تا همین لحظه برقرار است.

هدایت عامل هاشمی، بازیگر شناخته شده مشهدی، از جمله هنرمندانی است که از روزهای نخست جنگ تحمیلی سوم؛ به خیابان آمد و کنار مردم و کشورمان ایستاد. هدایت هاشمی که پیش‌تر در میدان احمدآباد مشهد برای نگه داشتن پرچم ایران ثبت نام کرده بود و تصاویرش هم در فضای مجازی فراگیر شد، بار دیگر برای برافراشتن این پرچم به میدان احمد آباد رفت و با سلام نظامی و ادای احترام به پرچم، بیرق سه رنگ کشورمان را به اهتزاز درآورد.

بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

بیولوژیک و دیگر هیچ

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

گمانه زنی ها درباره اینکه عملیات سس پاشی روی پسر شاه حاوی سویه های میکروبی و نوعی ترور بیولوژیک بوده است همچنان ادامه دارد. این حمله سسی واکنش های گوناگون هواداران سلطنت را به دنبال داشت. برخی با انتقاد شدید از سکیوریتی ایشان اظهار داشتند این چه وضعی است و از تنها امید ۹۰میلیون ایرانی باید به شکل سفت تری مراقبت شود. برخی دیگر نیز با مطرح کردن این گمانه که ممکن است شاهنشاه هدف ترور بیولوژیک قرار گرفته باشد، خواستار آن شدند که اعلی حضرت برای بررسی های بیشتر سریعا به آزمایشگاه منتقل شود.

اما شواهد انکار ناپذیری وجود دارد که وقوع یک ترور بیولوژیک را در مورد اعلی حضرت کاملا محتمل جلوه می دهد. بررسی سخنان ایشان در روز حادثه و ساعتی پس از حمله سسی، نشان دهنده دو عارضه «تحلیل حافظه میان مدت» و «پریشان گفتاری ناشی از پریشان اندیشی» است، که می تواند در اثر تماس سس آلوده شده با پوست اعلی حضرت اتفاق افتاده باشد. توضیح بیشتر آنکه اعلی حضرت در کنفرانس یادشده گفت: «من در دیماه از مردم خواستم در خانه بمانند و از خود محافظت کنند» درحالی‌که وی پس از آنکه در هجدهم و نوزدهم دیماه از مردم خواست که به خیابان ها بیایند، در بیست ویکم دی ماه و پس از بروز خشونت بی سابقه نیز بار دیگر مردم را به خیزش ملی و بازپس‌گیری ایران فراخواند و از مردم خواست به همراه خانواده برای اعتراض به خیابان ها بیایند. این فراموشی اعلی حضرت، ناظران را در مورد اختلال حافظه وی جدا نگران کرده است.

همچنین بیان جمله «ما پنجاه هزار کشته ندادیم که تنگه هرمز باز شود» که کاملا فاقد معنا و منظور مشخصی است، ناظران را در مورد احتمال پریشان‌گفتاری ناشی از پریشان اندیشی وی نیز نگران کرده است.

آیا سس واقعا آلوده بوده است؟ آیا از این پس شاهد از دست رفتن بیشتر حافظه پادشاه و نیز بیان عبارات بی معنی دیگر توسط ایشان خواهیم بود؟ آیا تنها امید ۹۰میلیون ایرانی ناامید خواهد شد؟ آیا واقعا خواهیم دید چه خواهد شد؟

و دیگر هیچ.

فصل مشترک

دل های درهم تنیده، پیروز نبردند

طرح: «مردم غیور ایران» اثر حامد مغفوری

میکائیل دیانی
روزنامه‌نگار و فیلمساز

جنگ را می شود به شیوه های مختلف روایت کرد. بسته به اینکه از کدام منظر به آن نگاه کنید، می توانید تحلیل و روایتی متفاوت را برای شناخت این پدیده ارائه دهید.

در میان همه تحلیل ها از جنگ -از آمار و تجهیزات گرفته تا روایت های میدانی- شاید مهم ترین چیزی که باید روی آن تأکید کرد و عمیق تر از همه اثر می گذارد، نزدیک شدن دل هاست. جنگ، هرقدر هم تلخ، یک خاصیت ناخواسته دارد، فاصله ها را کم می کند. آدم هایی که شاید در روزمره نقاط مشترک محدودی با هم داشتند، ناگهان کنار هم می ایستند، نه به خاطر شباهت، بلکه به خاطر یک حس مشترک، «ایران دوستی» در این روزها ایران که عام ترین نقطه اشتراک همه با همه اختلاف نظرهایشان است، «ما»یی را پدید آورده که در جزئی ترین صحنه ها هم می شود آن را دید. پیرمردی که با قدم های آهسته، اما دلی محکم، در صف کمک ایستاده، جوانی که شب تا صبح در حال جابه جایی اقلام یا خدمت رسانی است، کودکی که با نقاشی ساده اش، تصویری از امید می کشد و به دست یک امدادگر می دهد. این «ما» رامی شود در تنوع چهره ها دید. آدم هایی با ظاهرهای متفاوت، سلیقه های متفاوت، حتی نگاه های متفاوت، اما در یک نقطه مشترک، ایستاده اند کنار هم.

کسی که شاید دیروز در یک بحث اجتماعی مقابلت می ایستاد، امروز کنار تو ایستاده تا کاری از دستش برآید. این یعنی اتفاقی فراتر از همدلی، این یعنی شکل گیری یک انسجام ملی برای ایران! ایرانیان امروز به یک روح جمعی رسیده اند که این انسجام در میدان، خودش را به اشکال مختلف نشان می دهد در راننده ای که بدون چشمداشت، مسیرش را عوض می کند تا باری را برساند، در پزشکی که خارج از ساعت و وظیفه، داوطلبانه می ماند، در خانواده ای که بخشی از داشته هایش را کنار می گذارد تا سهمی در این روزها داشته باشد.

در خانواده هایی که ساعت ها در میادین دست به دست هم وطنانشان می ایستند، پرچم ایران را بالانگه می دارند و شعار می دهند «جاویدان ایران عزیز ما!» واقعیت این است که هیچ جنگی صرفا با ابزار و تجهیزات به نتیجه نمی رسد. این همان خطای محاسباتی بود که دشمن پیش فرض خود در نظر گرفته بود و حالا شکست خورده به صحنه نگاه می کند. آنچه ماندگار است و نتیجه را می سازد، همین پیوندهای انسانی است. وحدت، یک شعار نیست، یک تجربه است. تجربه ای که در لحظه های سخت خودش را نشان می دهد. شاید مهم ترین دستاورد این روزها همین باشد، اینکه دوباره یادمان آمده، با همه تفاوت ها، یکدیگر را داریم. اینکه فهمیده ایم پشت همه اختلاف ها، یک ریشه مشترک هست که در روزهای سخت، خودش را نشان می دهد و اگر قرار باشد از دل این روزها، پیروزی شکل بگیرد، آن پیروزی پیش از هر چیز، در همین انسجام و نزدیکی دل ها رقم می خورد. چون ملتی که کنار هم بایستند، حتی سخت ترین روزها را هم می توانند پشت سر بگذارند.

روایت اول

پیام های کوچک و پناه های بزرگ

مریم شیعه زاده| بزرگ ترین لطف سال های دانشجویی در پایتخت. درس و دانشگاه نیست. حضور در شهر بزرگ و دانشگاه بزرگ، دایره ای از ارتباط های همیشگی می سازد که این دایره با هم کلاسی ها، هم دانشکده ای ها، هم دانشگاهی ها، همکارها و هم خوابگاهی ها، مدام بزرگ و بزرگ تر می شود. حاصل همه این سال ها، فهرست بلندبالایی از نام ها و شماره هاست که با برخی هایشان صمیمی تر می شوی و اغلبشان در حاشیه زندگی باقی می مانند. آدم هایی از شهرها و رشته های متفاوت که هرکدام مسیر زندگی خودشان را دارند و برای زمان هایی با تو هم مسیر می شوند. این شبکه آرام، اغلب خاموش و گسترده، رشته هایی نازک از آشنایی دارند که همیشه هم به کار گرفته نمی شوند اما در روزهایی که بحران توی زندگی روزمره سرک می کشد، این شبکه خاموش ناگهان سوسو می زند. همان فهرست بلندبالای نام ها و شماره ها، تبدیل به نقشه ای جغرافیایی می شود که قلبت برای گوشه به گوشه اش فشرده است. ارتباط های کوتاه و چند خطی، پررنگ تر می شود. هر بار که نام شهر و محله ای در میان خبرها تکرار می شود، دوباره دست به تلفن می بری تا مطمئن شوی او هنوز هم در آن سوی صفحه نمایش تلفن همراه در امان است. هم کلاسی های سال های دور و نزدیک، همکارهایی که دیگر از آن ها خبری نیست و خویشاوندی های پراکنده، دوباره وارد میدان ارتباط می شوند. رشته های پراکنده آشنایی، به وقت بحران تبدیل به خطوطی زنده از مراقبت و همدلی می شوند. الگوی ارتباطی تغییر می کند. پیام ها دیگر به کار احوال پرسی های تصنعی نمی آیند. پیام ها برای اطمینان دادن و اطمینان گرفتن اند. پیام ها برای فراخواندن نشانه های کوچک حضور افراد، به زندگی روزمره اند تا در گیرودار یک اضطراب جمعی فراگیر، پیله نازکی دورتادور آدم ها کشیده شود و از آن ها محافظت کند. در این پیله انتظار، ممکن تر است.

پناهگاه روابط اجتماعی

این روزها، پیام های چندکلمه ای «خوبی؟»، «اوضاع اونجا چطوره؟»، «صدارو شنیدی؟»، «فقط خواستم حالت رو بپرسم»، «همه چی روبه راهه؟» و «مراقب خودت باش» چیزی شبیه به یک پناهگاه هستند. این پیام ها یک شبکه حمایتی غیررسمی اند که جامعه از طریق آن، پناه اضطراب اعضای خود می شود. این شبکه، نسبتی با نهادهای رسمی ندارد. خاستگاه آن، رابطه های پراکنده و روزمره آدم هاست. در شرایط عادی، شاید هیچ وقت این شبکه ها به چشم نیایند اما وقتی پای بحران در میان است، کارکرد واقعی آن ها آشکار می شود. آدم ها از طریق همین پیوندهای به ظاهر ساده، نوعی میدان مشترک از مراقبت و توجه می سازند. کارکرد مهم این ارتباط ها تنظیم و توزیع اضطراب است. بحران معمولا تجربه عمیق فردی از نااطمینانی تولید می کند و هر آدمی را در فضای ذهنی خود با حجم بزرگی از نگرانی به دام می اندازد اما وقتی همین نگرانی ها در شبکه ای از ارتباط ها جریان پیدا می کند، بار آن روی دوش افراد مختلف تقسیم می شود. بعد به دوش کشیدن این نگرانی ممکن تر می شود. تماس های چندثانیه ای، پیام های چندکلمه ای و احوال پرسی های کوتاه، تنظیم کننده احساسات جمعی اند. در روزهایی که افراد کمترین کنترل را بر روی زندگی شخصی خود دارند این پیام ها مثل نقطه های ثقل و ثبات عمل می کنند. به همین دلیل است که در دل بحران، ارتباط کارکردی فراتر از گفت وگو پیدا می کند. پیام ها به جای آنکه صرفا حامل معنا باشند، خودشان به نوعی کنش اجتماعی تبدیل می شوند. عملی برای نگه داشتن دیگری در میدان توجه هستند و یادآوری می کنند پیوندها هنوز برقرارند.

اخلاق مراقبت روزمره

تغییر شکل ارتباط، فقط در سطح پیام های مکتوب باقی نمی ماند. آتش بس، زمانه مکث است. مکثی که در آن روابط عرصه عمومی هم بازتنظیم می شوند. نوعی حساسیت تازه در رفتارهای روزمره شکل می گیرد و مجموعه ای از توجه های کوچک، کم کم به قاعده ای نانوشته تبدیل می شوند. شیوه بودن آدم ها در کنار یکدیگر تغییر می کند. آدم ها بیش از گذشته مراقب اند که حضورشان مزاحم نباشد، خبر بدی را ناگهانی منتقل نکنند و یا گفت وگویی را در لحظه نامناسب آغاز نکنند. آن ها زمان تماس را دقیق تر انتخاب می کنند، لحنشان نرم تر می شود و میان نگرانی و احترام به حریم دیگری تعادل برقرار می کنند. این احتیاط از درک شکنندگی اوضاع و احوال می آید. انگار همه می دانند که ظرفیت روانی جمعی محدودتر از همیشه است. در صف ها، در مدارا با خطاهای کوچک، در همدلی بی کلام با غریبه ای که می دانی او هم در همان وضعیت ناپایدار زندگی می کند، صبر نمود بیشتری پیدا می کند. قواعد رسمی جامعه تغییر نکرده اند اما رفتار مردم کوچه و خیابان دستخوش تغییر می شود.

آدم ها بدون الزام بیرونی، خودشان را با وضعیت تازه جامعه تنظیم می کنند. اهمیت این اخلاق دقیقا در همین مقیاس کوچک است. مراقبت در جزئیات روزمره جریان پیدا می کند. کمی صبر بیشتر، کمی لحن آرام تر و کمی توجه دوست داشتنی تر. در روزهای آتش بس، جامعه در وضعیتی شکننده و نامطمئن قرار دارد. در چنین فضایی، همین اخلاق های کوچک روزمره است که امکان ادامه یافتن زندگی اجتماعی را فراهم می کند. آن ها مثل رشته های نازکی عمل می کنند که افراد را به یکدیگر متصل نگه می دارند؛ رشته هایی که شاید دیده نشوند اما بدون آن ها دوام آوردن در وضعیت ناپایدار ممکن نیست.

وب گردی

پرچم شرف را دست هایی پارسی برافراشته

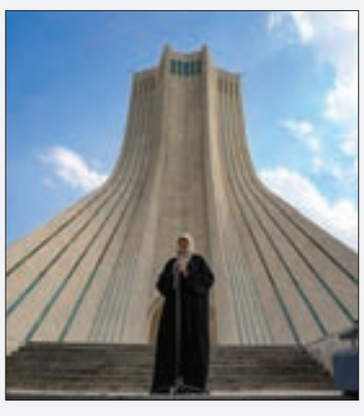

ریم الوریمی، شاعر تونسی این روزها به واسطه خوابی که از رهبر شهیدمان دیده و شعری که برای ایشان و ایران سروده، نامش سر زبان هاست. او پس از سرودن شعرش آرزویش این بوده که به ایران بیاید و در میدان آزادی تهران شعرخوانی کند. این آرزو محقق و ویدئو شعرخوانی اش در فضای مجازی با بازدید و بازنشرهای میلیونی همراه شده است. ترجمه شعر «خذونی أُنشد فی شوارع طهران»، در ادامه پیش روی شماست:

مرا همراه خود ببرید
تا در خیابان های تهران بخوانم!
ببرید تا از درد کشیدن متجاوزان [اسرائیلی]
خوشحال شوم!
ببرید تا با ملت ایران سخن بگویم
مرا ببرید
ببرید تا در میدان آزادی تکبیر بگویم
مرا ببرید
تا به میدان انقلاب بگویم که:
تکبیرهای مردم در تو مایه عذاب دشمن است!
مرا ببرید
مرا ببرید تا به ملت های عرب بگویم که:
عربیت ما گمراه و منحرف شده است!
و پرچم شرف را دست هایی پارسی برافراشته!
مرا ببرید

رضا جنگی

کارتون شهر

بدون شرح...